بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمدجواد شبیری 23 آبان 1397.

یک نکته ای در بحث تنجیز علم اجمالی عرض کنم. ما عرض می کردیم که در مرحله برائت عقلیه علتی که برائت عقلیه در موارد علم اجمالی جاری نمی شود این به خاطر قاعده مقتضی مانع است. ما یقین داریم که یک مصلحت الزامی اینجا وجود دارد نمی دانیم در مقابلش یک مصلحت ترخیصی آیا وجود دارد یا ندارد. قاعده مقتضی مانع که یک قاعده عقلایی است اقتضا می کند که علم اجمالی تنجیز کند. البته تنجیز اقتضائی که منافات با این ندارد که یک دلیل شرعی بیاید و برائت جاری کند و جلوی این اقتضا تنجیز را بگیرد. خب اشکال مطرح شد که از آن طرف بهرحال ترخیص هم یک مصلحتی دارد این ترخیصی که مصلحت دارد شبیه همین را نسبت به مصلحت ترخیص مطرح کنیم. پاسخ مطلب این است که مراد از این که ترخیص مصلحت دارد چیست؟ مرادش این است که خب انسان آزاد بودنش باعث می شود که انسان مصالحی برای آن هست یا الزام مفسده دارد؟ نه الزام ممکن است مصلحت داشته باشد ترخیص ممکن است مفسده داشته باشد این طور نیست که حتما آدم بداند ببینید خیلی وقت ها انسان اگر آزاد باشد قوای غضبیه و شهویّه انسان یک مسائلی را برای انسان پیش می آورند از آن طرف هم گاهی اوقات آزادی مفسده دارد ما آن که می خواهیم بگوییم این بوده است که آزاد بودن می تواند مصلحت داشته باشد. و الزام میتواند مفسده داشته باشد می توانم هم مصلحت داشته باشد انسان برایش خیلی محرز نیست که آزاد بودن مصلحتش بالاتر است یا الزام مصلحتش بالاتر است. هر دو جورش احتمال دارد بنابراین اگر ذاتا ما باشیم و ما باشیم نمی توانیم تشخیص دهیم که شارع اینجا ترخیص کرده است یا الزام کرده است.

سؤال:

پاسخ: بله مصلحت در ترخیصی که مزاحم نباشد. یعنی ما درست است اصل ترخیص می تواند یک نکاتی در آن وجود دارد ولی از آن طرف همین ترخیص باعث می شود که انسان چه بسا به قوای شهوی و غضبی خودش توجه کند و به خطا برود. یعنی این جور نیست که اگر ما باشیم و عقل خودمان تشخیص بدهیم که شارع باید اینجا مصلحت جعل کند. هیچ چیز دیگه نباشد. هیچ نکته دیگر نباشد. نه ترخیص می تواند مصلحت داشته باشد می تواند مفسده داشته باشد. بفرمایید الزام می تواند مصلحت داشته باشد می تواند مفسده داشته باشد.

سؤال:

پاسخ: ترخیص لا اقتضائی است نه ترخیص اقتضائی. بحث ما ترخیص اقتضائی باید باشد. آن ترخیص لا اقتضائی به درد این بحث نمی خورد. خب این یک نکته. نکته دوم اینکه اصلا در ما نحن فیه مفروض این است که در هر طرفی اگر حرمت در آن طرف باشد یا الزام در آن طرف باشد این الزام بر مصلحت ترخیص چربیده است. یعنی ببینید اگر ذاتا هم مرخص بودن انسان مصلحت داشته باشد ما می دانیم این مصلحتش به نحوی نیست که اگر ما علم داشته باشیم که الزام در آن طرف هست این مصلحت ترخیص بر مصلحت الزام چربیده باشد. مصلحت الزام چربیده است چون حکم وا قعی اگر حرمت در آن طرف باشد معنای اینکه این طرف حرام بوده است یا واجب بوده است

الزام حالا، الزام بوده است آن این است که یک مصلحت ملاک الزامی مقدّم بر آن مصلحت ترخیص وجود داشته است که بر آن غلبه کرده است. اگر مراد ما آن مصلحت ذاتی ترخیص هست که در همه اشیاء وجود دارد.

سؤال:

پاسخ: این جواب دوم است. یعنی در واقع یک نکته این است که ما هر شیء را که در نظر بگیریم ممکن است ترخیص در آن مصلحت داشته باشد ممکن است مفسده داشته باشد. این یک نکته. نکته دوم اینکه ما اصلا می دانیم اگر حرمت در هر طرف باشد آن مصلحت

فرض کنید مصلحت ترخیص وجود دارد ذاتا. آن مصلحت ترخیص مغلوب مصلحت الزام بوده است. اما اینکه در ظرف شک یک مصلحتی برای ترخیص وجود داشته باشد اصلش مشکوک است.

سؤال:

پاسخ: بنابراین هر طرف را که ما در نظر می گیریم به تنهایی که در نظر می گیریم قطعا آن مصلحت ترخیصش مغلوب مصلحت الزام هست اگر واقعا حکم واقعی در آن طرف باشد. بله یک موردی وجود دارد آن مورد ممکن است شما بحث را روی آن مورد ببرید. جایی که من یقین دارم که آن طرف علم اجمالی که متعلَّق الزام نیست واقعا حکم واقعی اش ترخیص است. آن هم ترخیصش اقتضائی است نه لا اقتضائی. این صورت را ممکن است شما بگویدی که جایی که فرض کنید که من می دانم که یکی از این دو تا خمر است آن یکی هم قطعا آب است. یکی قطعا خمر است یکی قطعا آب است. اینکه شارع اجازه شرب آب را هم داده است نه به خاطر اینکه حرمتش مفسده نداشته است به خاطر اینکه نفس ترخیصش مصلحت داشته است. چون ببینید گاهی اوقات اباحه لا اقتضائی است یعنی چون مصلحت الزامی در حدی نبوده است که آن شیء را واجب کند بنابراین شارع آنجا این را مباح کرده است. این اباحه لا اقتضائی است. یک موقعی است نه اصلا مصلحت در این بوده است که آن را مباح کند. ما جایی که اولا بدانیم که در بسیاری از موارد علم اجمالی من صرفا می دانم که یکی ازاینها نجس است. دومی هم ممکن است نجس باشد ولی من علم ندارم. من میدانم یا این نجس است یا آن نجس است. ممکن است هر دو نجس باشد. بنابراین علم به مرخّص بودن واقعی یک طرف را ندارم. تازه اگر هم علم داشته باشم که واقعا مرخَّص است ترخیصش چه بسا ترخیص لا اقتضائی باشد نه ترخیص اقتضائی. باید هر دو را بدانم تا مصلحت احراز شود. یعنی اگر بخواهیم نسبت به مقتضی مانع این را جاری کنیم باید هر دو را بدانم و این خیلی نادر پیش می آید همچین حالتی اگر اصلا پیش بیاید. به خصوص حالا در جایی که من یقین دارم یکی از این دو تا پاک است یکی از این دو تا نجس است آن ممکن است خب یکی از اینها شسته ام نمی دانم کدام را شسته ام کدام را نشسته ام. اینها می شود ولی اینکه اباحه اش اقتضائی است یا لا اقتضائی است این را

سؤال:

پاسخ: نه اباحه لا اقتضائی فایده ندارد یعنی چرا شارع این را مباح کرده است؟ چون مقتضی نبوده است حالا آن مقتضی الزام جلوی آن را می گیرد دیگر. یعنی یکی از این دو تا اقتضاء حرمت د ارد آن یکی چرا مباح بوده است چون اقتضای حرمت نداشته است.

سؤال:

پاسخ: نه مفسده الازم معلوم نیست. یعنی بحث این است که مفسده در الزام یعنی این جور نیست که ما بدانیم شارع مقدس

سؤال:

پاسخ: نه صرف نظر از اشکال اول ببینید شارع مقدس فرض کنید ما یقین داریم که شارع یکی از اینها را مباح کرده است. چرا مباح کرده است؟ به خاطر اینکه الزام مفسده داشته است؟ نه!

سؤال:

پاسخ: نه تحمل سختی بیشتر باشد مجرد بیشتر بودن از آن چیزی ندارد که. از کجا این چیز هست یعنی ببینید اشکال دوم من اشکال دوم را توجه کنید شما دارید از یک زاویه دیگر بحث را مطرح میکنید. بحث این است که اینجا معلوم نیست که مباح اقتضائی باشد. شما می گویید که من یقین دارم که اینجا یک مفسده در الزامی وجود دارد که این مفسده الزام مفسده ای هست که

ببینید ما در واقع این الزامی که در این طرف می کرده است فرض این است که یک الزام واقعی وجود داشته است. این الزام واقعی این که ما بگوییم آن مصلحت الزامیه در حدی نیست که حتی در ظرف شک هم لازم المراعات باشد از کجا می گویید؟ چون معنایش این است می خواهید بگویید آن مصلحت الزام احتمال دارد. احتمال دارد که نباشد.

سؤال:

پاسخ: خب بیشتر شده باشد. معلوم نیست اینا در ظرف چیز شده باشد. یعنی مجرّد اینکه این مفسده دو تا شده است دو تا شدن باعث نمی شود که ما یقین داشته باشیم بر آن می چربد.

سؤال:

پاسخ: ممکن است نفس الزام اصلا مصلحت داشته باشد. منهای اشکال اول. حالا نه با غمض عین از آن اشکال که وجود دارد. ما در واقع یک مصلحت الزامی وجود دارد که این مصلحت الزامیه اگر علم نداشتیم این در ظرف علم آن مصلحت الزامیه می چربیده است. ما نمی دانیم این مصلحت آیا یک مانعی وجود دارد که جلوی آن را بگیرد؟ یعنی آن مصحلتی هست که در ظرف علم غالب است.

سؤال:

پاسخ: یعنی الزام ممکن است مصلحت داشته باشد ممکن است مفسده داشته باشد. نه من اشکال دومم یک جهت دیگر قضیه است. این یک اشکال دیگر است غیر از آن عرضی که من دارم. عرض من این است که در واقع پ

این اشکال بحث سر این بود که اینجا اینکه الزام اینجا مفسده دارد از کجا الزام مفسده دارد؟ مفسده الزام از کجا می گویید؟ ممکن است به خاطر مصلحت ترخیص. باشد تحمل سختی باشد تحمل سختی گاهی خوب است گاهی بد است. یعنی بحث ما آن اشکالی که مطرح بود اشکال این بود که یعنی اگر مفروض بگیریم که الزام مفسده دارد این اشکال را الزام مفسده دارد که این ما نمی دانیم در ظرف شک مفسده می چربد مفسده الزام

نه نه مغلوب نیست ممکن است به خاطر ترخیص مصلحت داشته باشد. نه به دلیل اینکه آنجا چیزش معلوم نیست. یعنی هیچ یک از دو نه مصلحت نه مفسده هیچ کدام معلوم نیست هر دو مشکوک هستند.

سؤال:

پاسخ: نه در ظرفی که مصلحت الزامیه مشکوک است آن لازم المراعات نیست. نه در ظرف علم خیلی فرق دارد. مجموع من حیث المجموع اش را ملاحظه کرده است. مجموع مواردی که مشکوک است در مجموع موارد مشکوک مصلحت الزام مجموعی نگاه کرده است. آن ربطی به این بحث ندارد. حالا یک نکته کلی هم اینجا من عرض کنم یک بحث وجدانی هم اینکه نوع آقایان می گویند که علم اجمالی تنجیز می کند حالا یا به نحو مقتضی یا به نحو علت تامه این یک درک وجدانی وجود دارد. این درک وجدانی ها صرف نظر از تحلیلش اینکه چطوری ما بخواهیم این مطلب را تحلیل کنیم این نشانگر این است که یک نکته وجدانی وجود دارد در این جاها که ما باید دنبال آن نکته وجدانی بگردیم که چه شده است که افراد به طور طبیعی به طور طبعی در موارد علم اجمالی تنجیز می فهمند؟ ممکن است گاهی اوقات آن ارتکازاتی که افراد دارند به دلیل اینکه ارتکازاتی هست که حد و حدودش مشخص نیست افراد در تحلیلش اشتباه کنند بعضی مواردی را که نکته ارتکاز وجود ندارد را آنجا هم ارتکاز را تصری دهند ولی اصل اینکه اصلا این ارتکاز هیچ نکته ای نداشته باشد این خیلی مستبعد است اگر نگوییم اینکه ما وجدانا بهرحال باید دنبال یک چیزی بگردیم بعنوان یک نکته روشی می خواهم عرض کنم این جور جاهایی که متعارف افراد به ارتکازهم این مطلب را درک میکنند که موارد علم اجمالی و موارد شک بدوی مثل هم نیستند. این خودش یک البته مرحوم اقای صدر یک نکته ای را ایشان می گویند، می گویند که آن مصلحت الزامیه ها در ظرف شک در حدی از اهمیت هستند که بر مصلحت ترخیصی می چربند. نکته اش را این ذکر می کند. من فکر می کنم که در جایی که در آن صورتی که ما بحث را گفتیم در واقع خیلی معلوم نیست قاعده مقتضی مانع جاری شود جایی که من یقین دارم یک مصلحت الزامی وجود دارد آن طرفی هم که علم اجمالی واجب نیست اگر واجب نیست حتما مباح است حتما هم اباحه اش اقتضائی است. با این فرض ها اباحه اش اقتضائی است. این صورت معلوم نیست علم اجمالی منجّز باشد. یعنی علم اجمالی که آدم به ارتکاز و وجدان خودش تنجیزش را درک می کند در موارد متعارف هست که یک همچین علم هایی نداریم. حالا نکته اش قاعده مقتضی مانع است نکته اش هر چه باشد حالا صرف نظر از نکته اش می خواهم بگویم. در صورتی که من یقین دارم که یکی از دو طرف الزامی است و یکی از دو طرف ترخیصی است. نسبت به هر دو یقین دارم. آن ترخیصش هم ترخیص اقتضائی است اباحه اقتضائی است بگوییم اینجا هم عقل انسان حکم می کند که ان مصلحت الزامیه بر مصلحت ترخیصیه میچربد نوعا آن را نمی شود احراز کرد چون این خیلی مورد نادری است. اگر آن وجود داشته باشد بسیار نادر است نمی شود تشخیص داد که در این موارد نادر مصلحت الزامی قوی تر است یا مصلحت ترخیصی. این که آقای صدر بالوجدان علم اجمالی را منجّز می بیند به خاطر اینکه این مورد وجود ندارد. یعنی سایر موارد در ذهنشان هست. و افراد و الا اگر بحث را در خصوص این مورد قرار دهیم نمی شود گفت که مصلحت الزامیه

سؤال:

پاسخ: بله مقتضی مانع همین است. مجرد اینکه احتمال می دهیم

نه اینها می خوامه بگویم آنها هم مرحوم آقای صدر حالا آن یک بحث

معمولا اباحه ها اباحه اقتضائی نیست. اباحه لا اقتضائی است. معمولا هم یک همچین احتمالاتی وجود ندارد این صورتی که ما گفتیم علم اجمالی تنجیزش روشن نیست در مرحله برائت عقلیه این اصلا یک مواردی نیست که مصداق زیاد داشته باشد. اگر دا شته باشد بسیار نادر است در خصوص این موارد نادر ما نمی توا نیم بگوییم که مصلحت ترخیصیه عرف به ارتکازهم مصلحت الزامیه را اقوی از مصلحت ترخیصیه می داند.

سؤال:

پاسخ: جاری نمی شود دیگر یعنی دو مقتضی وجود دارد ما نمی دانیم مقتضی اقوی آن کدام است. یعنی این طور نیست که یک اماره نوعیه ای وجود داشته باشد یک غلبه نوعیه ای وجود داشته باشد که منشأ شود عقلا آن مصلحت الزامیه را بر مصلحت ترخیصیه مقدم کنند.

سؤال:

پاسخ: نه یعنی شارع مقدس یعنی این یک نکته دیگر است

ان الله یحب ان یأخذ .... یأخذ برخصه

این اشاره به یک نکته دیگر است. خیلی وقت ها افراد کاسه داغتر از آش می شوند. یعنی چیزی که خود خدا لازم نکرده است برای خودشان لازم می کنند. نفس این اشکال دارد. احساس الزام کردن بر خود. یعنی جایی که

الآن یکی از مشکلات ما وسواس گری همین ها است دیگر. یعنی در واقع روحش این است که یک نوع اباحه اقتضائی هم داریم. اما اینکه این اباحه اقتضائی ما اباحه اقتضائی هم داریم. این مقدار

نه نه این جور نیست. نه داریم احراز نمی شود کرد. نمی خواهیم بگوییم ما نمی دانیم چقدر اباحه ها اقتضائی است چقدر اباحه ها غیر اقتضائی است

نه احتمالش هم بیاید فایده ندارد. یعنی ما یقین داریم اینجا الزامی وجود د ارد ملاکش نمی دانیم اباحه اقتضائی وجود دارد یا خیر. مزاحم احراز نشده است دیگر. بحث این است اگر ما بدانیم یک مصلحت الزامی هست از آن طرف بدانیم یک مصلحت ترخیصیه هست ندانیم کدام مصلحت اقوی است کدام مصلحت اضعف است نمی توانیم بگوییم علم اجمالی اینجا منجّز

همان نکته ای که در موارد شک بدوی ما مطرح می کردیم همان نکته هم شبیه همان اینجا می آید دیگر. خب بحث تمام

سؤال:

پاسخ: اخذ بشود یعنی شما نباید رخصت های شارع را بر خودتان الزام کنید. روح شما روح این نباشد که همین جور هم هست. خدا نمی خواهد

نه حتی این یک نکته دیگری هست به اقتضایی و عدم اقتضائی ناظر نیست. بحث سر این است که خدا می خواهد که انسان ها آزاد باشند. یعنی در واقع این نه اینکه همه ببینید گاهی اوقات در بحث استحباب مباشرت در شب ماه رمضان در روایات هست می گوید این هدیه الهی است. و خدا می خواهد هدیه اش را افراد اعتنا کنند. این خودش یک نکته است. فرض کنید یک شخصی می رود مهمانی یک کسی مهمانی برایش یک چیزی می آورد از آن استفاده نکردن. واجب نیست که انسان غذا بخورد ولی خود همین که اهمیت می دهد یعنی من توجه دارم حالا که شما این کار را کردید ما به یک لذتی هم رسیدیم. این خودش توجه دادن به این است که من وقتی طرف اعتنا نکند به آن چیز کأنّه دادی که دادی چیز مهمی که نبود. گاهی اوقات این طوری است یعنی برخوردی که ما گاهی اوقات با عفو های شارع ترخیص های شارع که میکنیم برخوردمان این است که چیز مهمی که نبود. یعنی یک نوع خودپرستی است. من انقدر مقامم بالا است که این چیزها برایم مهم نیست. حالا بگذریم.

خب حالا بحث ما این بود که این بحث تمام. بحث ما به اینجا رسیدیم که آیا روایت هایی که می گوید که یحریقهما و یتیمم، یغسل من ثوبک عن ناحیه التی تری انه اصابها، روایت هایی که بر لزوم احتیاط در جمیع اطراف علم اجمالی حکم کرده است ما این روایات را می شود در ما نحن فیه هم به یک وجهی بیاوریم؟ خب به حسب ظاهر بدوی آن روایات امر کرده است که باید هر دو طرف را شما احتیاط کنید. در جایی که من مضطر هستم یک طرف را نمی توانم احتیاط کنم خب این که شامل نمی شود. ان قلت این بود که این امر ممکن است شبیه اوامر ارشادی به حکم وضعی باشد که صورت عجز را هم شامل می شود. وقتی شارع می گوید که کسی که مال مردم را تلف کرد باید عوضش را بدهد. این مفادش این است که شما بدهکار هستید. ضامن هستید و این ضمان چه عاجز باشید چه نباشید این ضمان هست. اینجا کأنّه شارع می خواهد بگوید که آن مصلحت الزامیه در ظرف شک هم درجه ای از اهمیت را دارد که اقتضا می کند که شما آن را به دنبالش بروید و انجام بدهید. حالا ولو اضطرار بر شما عارض شود آن درجه اهمیت وجود دارد این اهمیت ملاک فقط نسبت به صورت قدرت بر استیفای ملاک نیست. در صورت عجز هم مثلا بگوییم که شامل می شود.

سؤال:

پاسخ: در احکام تکلیفیه دخالت دارد ما ممکن است بگوییم این روایات ارشادی است. ارشاد به اهمیت ملاک است. اشکال این است ارشاد به اهمیت ملاک است. که نتیجه اش این می شود که اصول برائت و امثال اینها جاری نمی شود و اینها. خب این اصل اشکال. پاسخ این اشکال یک مقداری وابسته به اولا تحلیل کنیم این بحث اوامری که ارشاد هست به حکم وضعی این یعنی چه؟ چون این خیلی در این بحث در مورد اینکه اوامر صورت عجز را شامل می شوند یا نمی شوند در رسائل هست یک جایی. این یک کلامی هم از وحید بهبهانی نقل کرده است و امثال اینها که آیا احکام صورت عجز را شامل می شوند یا خیر از وحید بهبهانی مرحوم شیخ نقل می کند که وحید بهبهانی تفصیل قائل شده است که اگر احکام به صیغه امر باشند صورت عجز را شامل نمی شوند اگر به صیغه اخبار باشند الآن یادم نیست عین عبارتشان چه هست یک جایی این بحث را از مرحوم وحید بهبهانی نقل کرده است تفصیل داده است به نحوه بیان آن احکام که چطوری آن احکام بیان شوند یا بیان نشوند. حالا من می خواهم اصل این به تناسب این بحث این را تحلیل کنیم اینکه شارع مقدس می گوید من اتلف مال الغیر وجب علیه ردّ بدله. می گویند این ارشاد به ضمان است. ارشاد به ضمان است یعنی چه؟ یک معنایش این است که اصلا وجب علیه مجازا استعمال شده است در اینکه فهو ضامن. مجازا در این معنا استعمال شده است. آن چیزی که ما وجدانا می دانیم که آن طور نیست. وجب علیه در معنای خودش به کار رفته است و به معنای اینکه وجب علیه ان یردّ بدله این یعنی فهو ضامن؟ مستعملٌ فیه اش ضمان باشد نه این جور نیست. یک معنای دیگری ممکن است این جاها ما تصویر کنیم آن این است که ما در واقع یک مفاد استعمالی داریم یک مفاد تفهیمی داریم که ورای آن مفاد استعمالی است. گاهی اوقات این را در بحث معانی مختلف امر معانی مختلف حروف جر و امثال اینها اشاره کردیم که مرحوم آخوند می فرمایند که امر که در معانی مختلف آقایان می گویند استعمال می شود این معانی مختلف این جور نیست که مستعملٌ فیه در موارد مختلف فرق کند. جایی که هم در تحکّم تحجیز امثال معانی مختلفی که در صیغه امر آقایان گفته اند نه مستعملٌ فیه یکی است ولی داعی مختلف است. ما آنجا عرض می کردیم که صرف داعی نیست. داعی هست که متکلّم قصد تفهم آن را هم دارد. یک مفادی هست به که متکلّم آن را به مخاطب هم ابلاغ می کند تفهیم میکند افهام می کند و این که معانی مختلف ذکر کردن در اینکه مستعملٌ فیه نیستند درست است ولی اینکه به وسیله متکلّم این معانی مختلف به مخاطب افهام می شود حق با مشهور است که گفته اند معانی مختلف وجود دارد و ما آنجا می گفتیم که این بحث آقایان که آیا معنا واحد است یا متعدد است تا حدودی بحث لفظی است. اگر مراد مستعملٌ فیه باشد مستعملٌ فیه واحد است اگر مراد آن چیزی باشد که متکلم می خواهد آن را تفهیم کند در این موارد مختلف مراد مختلف است. حالا جایی که امر به داعی حکم وضعی هست از همین سنخ ممکن است باشد یعنی متکلّم صرفا یک داعی صرف نیست. مستعملٌ فیه اش همان است که حکم تکلیفی را می خواهد بیان کند ولی برای چه این حکم تکلیفی را بیان می کند؟ برای اینکه از ورای این حکم تکلیفی یک مطلب دیگری را هم افهام کند آن که شما ضامن هستید. برای اینکه

سؤال:

پاسخ: بله دو تا افهام است. کما اینکه یک کنایهف کنایه دو معنا در موردش هست. دو تفسیر برای کنایه است. یکی از تفاسیر کنایه این است که متکلم گاهی اوقات یک مطلب را یک لفظی را در یک معنایی استعمال می کند می خواهد مخاطب آن مطلب اصلی را بفهمد تا از او به لازمش پی ببرد. مثلا من مثال می زدم یک کسی خوابیده است می گویم بلند شو آفتاب دارد می زند ما می خواهیم همین آفتاب دارد می زند را به او افهام کنیم به چه غرضی؟ به این غرض که نمازت دارد قضا می شود نمازت دارد قضا می شود را می خواهیم به او افهام کنیم. از ورای اینکه بین افتاب زدن و قضا شدن نماز ملازمه هست من لفظ را در معنای خودش استعمال می کنم تا خود آن معنا تفهیم شود تا از آن معنا به لازمه اش پی برده شود و من آن لازمه را هم افهام لازمه هم غصب می کنم. آن غرض نهایی من افهام لازم است. ولی غرض اولیه من به استعمال لفظ در معنای مستعملٌ فیه و افهام معنای مستعملٌ فیه تعلّق گرفته است ولی آن غرض ابتدایی من هست غرض نهایی من یک چیز دیگر است و همین لفظ می تواند در مورد اشخاص مختلف معانی مختلف داشته باشد. این کنایه فرض کنید که کسی که اول صبح قرار دارد با رفقایش بروند کوه اصلا اهل نماز و اینها نیست می گوییم بلند شو افتاب دارد می زند یعنی کوهت دیر شد. آن کسی که باید برود اداره یعنی اداره ات دیر شد. بستگی دارد که بین این مخاطب و او چه چیزی اهمیت داشته باشد. این است که دخالت دارد خصوصیات متکلم و مخاطب در اینکه چه چیزی را از ورای لفظ به او افهام شود.

سؤال:

پاسخ: کثیر الرمات این طوری نیست. کثیر الرمات این طوری است که اصلا نمی خواهد بگوید که کثرت رمات دارد. اصلا تفهیمش این است که این چیز است. در واقع سخی است. این در مورد کنایه این تفسیرش یعنی جایی که من اصلا غرض اولیه ام به افهام معنای مستعملٌ فیه تعلّق گرفته است علاوه بر آن یک غرض ثانویه ای دارم که می خواهم به او هم برسم.

سؤال:

پاسخ: در مورد کنایه دو تفسیر دارد هر دو را کنایه تفسیر کرده است. بله آن هم کنایه تفسیر شده است. دو تفسیر برای کنایه است این تفسیر را که مربوط به کثیر الرمات نیست این تفسیر دومش مشابه بحث ما است. ما در واقع اینجا می خواهیم بگوییم که ما در مواردی که ارشاد به حکم وضعی است این ارشاد در واقع مفاد تفهیمی کلام حکم وضعی است. مفاد استعمالی که مفاد تفهیمی اولیه هست حکم تکلیفی است ولی مفاد تفهیمی نهایی حکم وضعی است. حالا این نکاتی دارد که

سؤال:

پاسخ: در بحث ضمان را من تطبیق کردم. حالا خود آنجا توضیح دارد تا بعد برسیم تا تطبیقش در ما نحن فیه. این را حالا وقت گذشته است من این را اشاره کنم دو سه چیز هست که ما باید تحلیل کنیم تا برسیم به اینجا. یکی اینکه اینکه ما می گوییم که یک لفظی ارشاد به حکم یک امر صیغه امر ارشاد به حکم وضعی است حتی حکم وضعی در ظرف جهل را هم می گیرد. این را باید تحلیل کنیم. ما می خواهیم بگوییم که ارشاد هست به حکم وضعی ای که حتی جایی که حکم تکلیفی نیست هم شامل می شود. چیز قضیه این است این مهم است. این را چطوری تحلیل کنیم؟ این یک نکته

سؤال:

پاسخ : اوسع باشد آن تفهیمی ثانویه از تفهیمی اولیه. این چطوری این مطلب است؟

این یک نکته. نکته دوم اینکه یک بحثی هست که آیا از اوامر متعلقه به احکام ملاک استفاده می شود یا خیر. استفاده ملاک چطوری آن را هم نیاز به یک مقدمه است. مرحله بعد ما نحن فیه اهمیت ملاک آیا استفاده می شود یا خیر. این چند مرحله را مادنبال می کنیم.

سؤال:

پاسخ: یعن فرض کنید اگر ما گفتیم صلّ آیا از این صلّ استفاده می شود که صلوه ملاک دارد یا خیر؟

سؤال:

پاسخ: نه حالا صبر کنید این را صورت مسئله اش را من فقط گفتم تا بعدا در موردش توضیح دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد